

نقش عوامل روان شناختی در مشارکت سیاسی زنان

دکتر ام البنین چابکی*

چکیده

موضوع مشارکت سیاسی از جمله مباحثی است که پیشینه آن به سال‌ها قبل از میلاد مسیح می‌رسد و این در حالی است که مشارکت سیاسی زنان به طور رسمی و جدی از حدود یک قرن پیش (اوایل قرن بیستم) و به صورت اعطای حق رای به زنان، در بیشتر کشورهای اروپایی مطرح می‌باشد. (بشیریه، ۱۳۷۶)

از مشارکت سیاسی، تعاریف گوناگونی ارائه شده است که هر یک بر جنبه‌هایی از آن تأکید دارد. همچنین بنابر سلیقه‌های مختلف، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از مشارکت سیاسی صورت گرفته است که آن را به مشارکت سیاسی توده‌ها و نخبه‌ها، مشارکت سیاسی فعالانه و منفعلانه، مشارکت سیاسی خودجوش و برانگیخته، و... تقسیم می‌کند.

در بحث از مشارکت سیاسی زنان، گفته می‌شود که این مشارکت، اغلب، منفعلانه، برانگیخته، و در سطح توده‌هاست و به همین دلیل مشارکت زنان در سطح نخبه‌ها محسوس

* عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س)

نیست. به بیان دیگر هنوز شمار زنانی که در رأس دولت، حکومت و پارلمان قرار دارند، در حدی نیست که بتواند به عنوان وزنه ای در عالم سیاست مطرح باشد. (The Advancement of Women . UN. 1995)

ادعاهای جهانی بر این امر تاکید دارند که زنان در مقایسه با مردان از علاقه مندی کمتری نسبت به سیاست برخوردارند، این ادعا توسط پژوهش ها و مطالعات انجام شده در کشورهای مختلف مورد تایید قرار گرفته است که در این مقاله ده مورد آن ذکر خواهد شد، (از جمله تحقیقات Wade Larry.L.1996 - pippa Norris, 1996) همچنین نتایج تحقیق نگارنده در مورد مشارکت سیاسی دختران و پسران دانشجو در پنج دانشگاه تهران که یافته های جهانی را درباره مشارکت سیاسی زنان، مورد تایید قرار داد، که به برخی از آن ها اشاره خواهد شد.

در بررسی علل کم علافگی زنان نسبت به سیاست، به عوامل متعددی برمی خوریم که می توان آنها را در دو دسته تقسیم بندی کرد:

دسته نخست شامل عوامل تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی تمام افراد اعم از زن و مرد است. اما با وجود این عمومیت، نقش بازدارندگی آن برای زنان از شدت بیشتری برخوردار است. به عنوان مثال آسیب پذیری سیاسی زنان در رژیم های دیکتاتوری بیش از مردان است. نمونه آن وضعیت زنان در دوران آلمان هیتلری است که طی این دوران، زنان به پایین ترین درجه شهروندی تنزل یافتند و...

دسته دوم عواملی است که اختصاص به زنان دارد؛ از جمله عامل روانی - شخصیتی که به نوبه خود معلول عوامل دیگری که همانا فرهنگ و جامعه پذیری سیاسی است.

عامل روانی - شخصیتی در ابعاد زیر قابل بررسی است:

زنان در مقایسه با مردان، احساس اعتماد و توافق بیشتری نسبت به رهبران سیاسی دارند و لذا در سیاست، محافظه کارانه تر از مردان عمل می کنند.

زنان، برای فعالیت سیاسی، انگیزه لازم را ندارند. نظریه های مختلف در زمینه مشارکت سیاسی (نظریه منابع - نظریه بسیج - نظریه ابزاری - نظریه انگیزه ابزاری) در مجموع مؤید این نکته اند که افراد در صورتی به مشارکت سیاسی می پردازند که منافع آن را بیش از زیانش

تشخیص دهند. از آنجا که فعالیت سیاسی در غالب جوامع، برای زنان، از هزینه بالایی برخوردار است، آنان تمایل به مشارکت سیاسی در سطح نخبه‌ها را ندارند.

زنان، کمتر از مردان، به رفتارهای خشونت‌آمیز و کشمکش، گرایش دارند. در حالی که سیاست به معنای رایج آن ارتباط تنگاتنگی با قدرت (به مفهوم مادی آن) و خشونت (به ویژه در سطح روابط بین‌الملل) دارد (Sandra Whitworth 1997).

نداشتن اعتماد به نفس که مانع از درگیری فعالانه زنان در فعالیت‌های اجتماعی و به ویژه فعالیت سیاسی آنان می‌شود. چنین باوری، از طریق خانواده، مدرسه، رسانه‌ها و... به زنان و به جامعه، القا می‌شود.

احساس بی‌قدرتی در تأثیرگذاری سیاسی.

در مقاله حاضر، با ارایه تعاریفی از مشارکت سیاسی و طرح نمونه‌هایی از تفاوت‌های مشارکت سیاسی زنان و مردان، علل و عوامل بازدارنده زنان از فعالیت سیاسی به اختصار مطرح می‌شود و سپس بطور مشخص پیرامون عوامل شخصیتی - روانی محدود کننده مشارکت سیاسی زنان بحث خواهد شد و طی آن به بازدارنده‌های فرهنگی و نیز چگونگی جامعه‌پذیری سیاسی زنان اشاره خواهد شد و در پایان راهکارهایی در راستای تعدیل و رفع مشکلات و تنگناهای موجود ارایه خواهد شد.

مقدمه:

از اوایل قرن بیستم که موضوع حضور زنان در عرصه سیاست به صورت اعطای حق رأی به آنان در اروپا مطرح شد تا به امروز مسأله مشارکت سیاسی زنان، یکی از موضوع‌های اساسی مورد بحث در بسیاری از جوامع بوده است. دولت‌های دموکراتیک امروزه ادعا می‌کنند که فرصت‌های برابر برای دسترسی به نمایندگی‌های سیاسی را برای همه شهروندان ایجاد کرده‌اند و افراد صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، طبقه و مذهب می‌توانند انتخاب شوند و یا انتخاب بکنند. اگرچه زنان در صحنه سیاست به موفقیت‌هایی نیز دست یافته‌اند، اما واقعیت این است که نقش آنان به ویژه در سطح نخبه‌گان، بسیار کم‌رنگ و اندک بوده است. در ریشه‌یابی علل عدم

حضور جدی و فعالانه زنان در سطوح بالای تصمیم‌گیری‌های سیاسی به عوامل متعددی بر می‌خوریم که برخی از آنان از عمومیت برخوردارند و برخی نیز خاص زنان هستند. به عنوان مثال از پایگاه اقتصادی - اجتماعی (درآمد - تحصیلات)، ساختار سیاسی و سن می‌توان به عنوان عواملی یاد کرد که برای زنان و مردان امکانات یا محدودیت‌هایی کمابیش مشابه فراهم می‌آورد. ذکر «کمابیش مشابه» به این دلیل است که همین عوامل وقتی به عنوان بازدارنده مطرح می‌شوند، محدودیت مضاعفی را برای زنان ایجاد می‌کنند) عوامل فردی تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی، جنسیت و عوامل روانشناختی مربوط به آن است که این مقاله درصدد است با تأکید بر آن، بخشی از عوامل بازدارنده زنان از مشارکت فعالانه در عرصه سیاست را، مورد بررسی قرار دهد.

مشارکت سیاسی و انواع آن

از «مشارکت سیاسی» تعاریف بسیاری ارایه شده است. لستر میل براث، مشارکت سیاسی را مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و اعمال شهروندان برای اعمال نفوذ بر حکومت و حمایت از نظام سیاسی می‌داند (Lester Milbrath, 1977:2).

در این تعریف حیطه عمل مردم در امر مشارکت سیاسی شامل اعمال فشار، رقابت و تأثیرگذاری از یک سو و حمایت و پشتیبانی و تقویت از سوی دیگر است. در تعاریف دیگر از مشارکت سیاسی، برخی بر عنصر قانونی بودن (هبه رثوف: ۹۶) برخی بر ارادی و داوطلبانه بودن (R. Maclosky, 1968) و پاره‌ای نیز چون مارتین بارو بر آگاهانه بودن و عنصر آگاهی در مشارکت سیاسی (Moane, 1999:10) تأکید دارند. واقعیت این است که دایره مشارکت سیاسی به معنای جریان نفوذ به طرف بالا امروز گسترش بسیاری یافته است. اکنون تأکید مستقیم کمتری بر رأی دادن یا فعالیت‌های مربوط به انتخابات وجود دارد و انواع اعتراض و خشونت سیاسی به عنوان چیزی مغایر با مشارکت سیاسی ارزیابی نمی‌شود، بلکه خود نوعی مشارکت به شمار می‌رود. (مایرون واینر، ساموئل هانتینگتون: ۱۶۰)

به اعتقاد مایرون واینر (۱۹۷۱) مشارکت سیاسی عبارت است از «هر عمل داوطلبانه موفق

یا ناموفق، سازمان یافته یا بدون سازمان، دوره‌ای یا مستمر، شامل روش‌های مشروع و نامشروع برای تأثیر بر انتخاب رهبران و سیاست‌ها و اداره امور عمومی در هر سطحی از حکومت محلی یا ملی» (نسرین مصفا، ۱۳۵۷: ۲۰). این برداشت از مشارکت سیاسی دایره شمول آن را به هرگونه فعالیت قانونی و غیرقانونی، مسالمت‌آمیز یا غیرمسالمت‌آمیز در تمام سطوح اداره ملی و محلی یک جامعه تسری می‌دهد. در حالی که لستر میل براث، اعتراضات را شکل‌های الحاقی و غیرعادی مشارکت می‌داند و آن را از تعریف مشارکت سیاسی کنار می‌گذارد. (مایرون واینر، ساموئل هانتینگتون: ۱۴۰)

در این مقاله منظور از مشارکت سیاسی، عملی ارادی و آگاهانه است که به طور مستمر و یا دوره‌ای از راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز به منظور گزینش رهبران جامعه به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم و تأثیرگذاری برای تصمیم‌گیری‌های مربوط به اداره جامعه انجام می‌شود. مشارکت سیاسی انواع گوناگونی دارد و در هر جامعه‌ای تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، باورهای مذهبی، پیشینه تاریخی و... آن جامعه شکل خاصی به خود می‌گیرد که ممکن است خودجوش spontaneous یا برانگیخته Mobilized باشد. در مشارکت خودجوش یا خود به خودی، گروه‌های مختلف مردم با تشکیل انجمن، نهاد، مؤسسه و باشگاه، اهداف جمعی خود را پیگیری می‌کنند. این مشارکت آگاهانه و عقلایی و از دل جامعه بیرون می‌آید و غالباً سازمان یافته و دور از کنش‌های هیجانی است. در حالی که مشارکت بسیج شده یا برانگیخته، از بالا سازمان دهی می‌شود و در شرایط خاصی مثل بحران داخلی یا جنگ و یا شرایطی که حکومت بخواهد مردم را در جهت شرکت در امر خاصی بسیج کند، انجام می‌شود (فتحی آشتیانی، ۱۳۷۷: ۲۷). مشارکت سیاسی همچنین می‌تواند به شکل فعالانه Active و یا منفعلانه Passive ظاهر شود (فصلنامه علوم سیاسی، ۱۳۷۷: ۷۳) و یا این که مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز باشد. تقسیم‌بندی دیگر از مشارکت سیاسی آن را به مشارکت در سطح توده Mass و نخبه Elite دسته‌بندی می‌کند.

براساس تعریفی که از مشارکت سیاسی در بالا ذکر کردیم، در این مقاله مشارکت سیاسی زنان، هم در سطح توده‌ها (رای‌دادن، شرکت در راهپیمایی‌ها و...) و هم در سطح نخبه‌ها

(نامزدی برای احراز سمت های سیاسی و ایفای نقش های رهبری سیاسی) مد نظر قرار دارد و شامل فعالیت های سیاسی غیر مسالمت آمیز و غیر قانونی نمی شود.

زنان و مشارکت سیاسی

صاحب نظران سیاسی بر این عقیده اند که پایگاه اجتماعی - اقتصادی، فرهنگ، مذهب، قومیت، نژاد و ساختار سیاسی جامعه و سن از عواملی هستند که بر مشارکت سیاسی تاثیر مستقیم دارند. جنسیت نیز از جمله این عوامل است. گفته می شود که زنان (در مقایسه با مردان) نسبت به مسایل سیاسی، از علاقه مندی کمتری برخوردارند. این ادعا توسط تحقیقات بسیاری به اثبات رسیده است. از جمله این تحقیقات، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- Norris, Pippa. & Joni Lovenduski (1996)
- Wade, Larry. L & Seo, Jinvan (1996)
- Erikson, Luttbeg & Tedin (1991)
- Pool & Zeigler (1988)
- Shapiro & Mahajan (1986)
- Norris, Pippa (1988)
- Wilcox (1991)
- Carnaghan & Bahry (1990)
- Kim. C.Kihl & Pai, S(1980)
- Montoya, Lisa (1996)

نتایج این تحقیقات در مجموع مؤید این نکته اند که زنان در مقایسه با مردان سطح پایین تری از علایق سیاسی، احساس کارآمدی سیاسی، تمایل به کسب اطلاعات سیاسی و یا ورود به مباحث سیاسی را دارا هستند. به عنوان نمونه نتایج تحقیق لاری وید (1996) حاکی از آن است که زنان محافظه کارانه تر از مردان در سیاست عمل می کنند و تحقیق لیزا مونتویا (1996) که بر روی زنان سه کشور مکزیک، کوبا و پرتوریکوانجام شده است، بیانگر آن است که زنان از زاویه اخلاق به مسایل سیاسی و اجتماعی نگاه می کنند و ترجیح می دهند پول کمتری صرف هزینه های نظامی شود.

تفاوت جنسیتی دیگر در حوزه فعالیت‌های سیاسی این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد که زنان اگرچه ممکن است در سطح توده‌ها مشارکت قابل توجهی داشته باشند، اما در سطح نخبه‌گان حضور قابل ملاحظه‌ای ندارند. به عنوان مثال در آمریکا تاکنون هیچ رئیس‌جمهور و یا معاون رئیس‌جمهور زن وجود نداشته است. (gendergap.com . governme. htm. June, 2001) 6, و یا در سال ۱۹۹۹ زنان ۹ درصد نمایندگان مجلس سنا و ۱۲ درصد اعضای مجلس نمایندگان را در ایالات متحده آمریکا تشکیل می‌دادند. (Patterson, 2000)

در کشور خود ما علیرغم حضور گسترده زنان در انتخابات مجالس و ریاست جمهوری (یعنی حضور گسترده در سطح توده‌ها)، درصد بسیار کمی به عنوان نماینده وارد مجلس شده‌اند، به طوری که بالاترین میزان حضور زنان در شش دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی ۴/۸۳ درصد کل نمایندگان بوده که متعلق به مجلس پنجم است. (اصغری، ۱۳۷۸: ۵۸ - ۳۱). نکته دیگر آن که هرگاه زنان به مقام‌های سیاسی منصوب شده‌اند، این مناصب دارای ویژگی‌هایی بوده که با ویژگی آنان به عنوان همسر و مادر همخوانی و سازگاری داشته است (The Advancement of women:75) به بیان یگر حتی در سطح وزارت هم نگرش نسبت به زنان، نگرش جنسیتی بوده است.

رویکردهای مختلف در رابطه با مشارکت سیاسی زنان

علیرغم تلاش‌های مختلف برای افزایش حضور زنان در صحنه سیاست، آمارها خلاف اهداف مورد نظر را به نمایش می‌گذارند و نشان می‌دهند که روند جاری نه تنها رو به بهبود نیست بلکه سیر منفی نیز دارد. در انتخابات ۱۹۹۶ روسیه سهم زنان در مجلس کاهش یافت و از ۱۳ درصد به ۹ درصد رسید، همچنین تعداد آنان به عنوان سران دولت‌ها در نتیجه تغییراتی در حکومت نیکاراگوئه، نروژ و پاکستان به نصف رسید. در ژانویه ۱۹۹۷ تنها سه زن در جهان در صدر حکومت قرار داشتند (ماهنامه زنان. ش ۸۶). در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس میزان این مشارکت، بسیار اندک و در برخی موارد صفر است. انتخابات شهرداری‌ها در بحرین که در اردیبهشت ماه ۱۳۸۱ برگزار شد، نمایانگر نگرش نسبت به فعالیت‌های اجتماعی -

سیاسی زنان در این منطقه است. در انتخابات مزبور، که زنان برای نخستین بار حق انتخاب شدن یافته بودند، هیچ یک از ۳۱ نامزد زن رأی نیاوردند. این امر تصویری از انتخابات ۱۹۹۹ شهرداری‌ها در قطر بود. در کویت نیز مجلس این کشور که از مردان تشکیل شده است، در نوامبر ۱۹۹۹، طرح پیشنهادی امیر این کشور برای اعطای حق رأی به زنان و نیز نامزد شدن آنان در انتخابات را رد کرد. (همشهری ۸۱/۲/۲۲)

با توجه به سطوح مشارکت سیاسی زنان در کشورهای مختلف، می‌توان رویکردهای موجود نسبت به فعالیت سیاسی زنان را براساس میزان توسعه یافتگی سیاسی - اجتماعی کشورها در سه سطح دسته‌بندی کرد.

۱- رویکرد سنتی: در این کشورها زنان یا فاقد هرگونه نقش سیاسی‌اند و یا در امر مشارکت سیاسی تابع آرای شوهران خود هستند. «مریم العلی» یکی از نامزدهای انتخابات شهرداری‌ها در بحرین در مورد علل شکست خود در این انتخابات گفت که زنان در حوزه انتخاباتی به وعده خود برای رأی دادن به او عمل نکردند و از سوی شوهرانشان مجبور به رأی دادن به نامزدهای مرد شدند (همشهری ۸۱/۲/۲۲). البته این به معنای آن نیست که زنان بحرینی فارغ از دغدغه‌های سیاسی و کاملاً به دور از سیاست هستند. زنان بحرینی در تظاهرات علیه رژیم آل خلیفه در سال ۱۳۷۵ حضور داشتند و حتی هشت زن به اتهام مشارکت در فعالیت‌های ضد رژیم دستگیر و زندانی شدند (روزنامه سلام ۱۳۷۵/۹/۲۰). علاوه بر این حرکت‌هایی از بالا جهت فراهم کردن زمینه مشارکت سیاسی زنان بحرینی فراهم شده است. به عنوان مثال حق انتخاب شدن برای زنان در انتخابات شهرداری‌های (شوراها) که در اردیبهشت ۱۳۸۱ برگزار شد و نیز انتصاب یک زن به عنوان سفیر بحرین در فرانسه در سال ۱۳۷۸ (روزنامه اطلاعات ۷۸/۹/۱۱) که نشان‌گر تمایل رژیم حاکم بر بحرین به منظور ایجاد زمینه برای مشارکت سیاسی زنان است (نظیر این تلاشها در برخی کشورهای عربی خاور میانه به ویژه در سالهای اخیر مشاهده شده است). در مجموع باید گفت رویکرد عمومی که در رابطه با حضور زنان در سیاست در چنین جوامعی وجود دارد، این است که زنان بی ارتباط با سیاست‌اند و اگر وارد این عرصه شوند، سیاست را به ابتدال می‌کشند. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و برخی

کشورهای عربی خاورمیانه نظیر اردن در این دسته جای می‌گیرند.

۲- رویکرد جوامع در حال گذار: در جوامعی که در حال گذر از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن هستند، به رغم پذیرش حضور زنان در سیاست و با وجود حضور زنان در صحنه‌های انتخابات، تحمل این حضور از طرف جامعه، شامل محدوده خاصی می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود. در این جوامع اگر چه مشارکت سیاسی زنان در سطح توده‌ها قابل پذیرش است و حتی از طرف رژیم‌های حاکم تشویق هم می‌شود، اما این حضور در سطح نخبه‌ها، در غالب موارد با مقاومت‌ها و واکنش‌هایی مواجه می‌شود. در بیشتر این جوامع این باور غالب وجود دارد که اگر زنان در نقش رهبری جامعه ظاهر شوند و یا در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت مستقیم داشته باشند، کارآیی لازم را نخواهند داشت.

۳- رویکرد مدرن: در این جوامع، رقابت سیاسی، حق رأی و نمایندگی در مجالس، برای زنان به صورت امری نهادینه شده در آمده است و رویکردهای فمینیستی در این جوامع در صدد ارائه تعاریف و قالب‌های جدیدی از سیاست و فعالیت سیاسی جهت سازگارتر کردن هرچه بیشتر ویژگی‌های شخصیتی زنان با امر سیاست است. برخی از فمینیست‌ها، با سیاسی دانستن هر امر شخصی، تلاش کرده‌اند تا اموری را که قبلاً متعلق به قلمرو خصوصی و خاص زنان بوده است، را به قلمرو عمومی و سیاست بکشانند و به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در این جوامع، حداقل در سطح نظری، تمایزات جنسیتی در سیاست به چالش کشیده شده است.

نظریه‌های مشارکت سیاسی و زنان

اقدام به مشارکت سیاسی مستلزم امکانات و مقدمات خاصی است که زنان در مقایسه با مردان کمتر از آنها بهره‌مندند. در این بخش از مقاله سعی می‌شود عوامل بازدارنده زنان از مشارکت سیاسی با توجه به نظریه‌های مختلف مشارکت سیاسی مورد بررسی قرار گیرند.

نظریه منابع: نظریه منابع، امکانات مالی مورد نیاز برای مشارکت سیاسی از قبیل دانش، دارایی و زمان را مورد توجه قرار می‌دهد. طبیعتاً حضور در رقابت‌های سیاسی به منظور احراز مناصب سیاسی مستلزم صرف هزینه قابل توجهی است و عدم دسترسی افراد به چنین

امکاناتی آنان را از صحنه رقابت حذف خواهد کرد. حتی مشارکت در سطح توده‌ها نیز بدون دارا بودن آگاهی و دانش لازم، یک مشارکت واقعی نمی‌تواند باشد و طبیعتاً کسب آگاهی‌های سیاسی به امکانات مالی و داشتن فرصت کافی بستگی دارد. از آنجا که بین زنان و مردان از نظر دسترسی به منابع تفاوت‌هایی وجود دارد، آنان از شرایط برابر برای رقابت سیاسی محروم می‌مانند. به عنوان مثال برای راهیابی به پارلمان، یک کاندیدا باید از تامین مالی، دسترسی به شبکه‌های ارتباطی، موقعیت اجتماعی، مهارت‌های تکنیکی و اجتماعی برخوردار باشد. در این راستا نوع شغلی که یک فرد دارد می‌تواند تعیین‌کننده باشد. مشاغل چون وکالت، اشتغال در اتحادیه‌های تجاری و روزنامه‌ها، پژوهشگری سیاسی و حرفه‌هایی از این دست که تکمیل‌کننده و یا همسو با سیاست و مسایل سیاسی هستند و مهارت‌های لازم را برای رقابت سیاسی به افراد می‌دهند، مشاغل هستند که زنان غالباً به آنها راهی ندارند. (Lovenduski, J&Norris, 1996:P)

در بیشتر جوامع، زنان در مشاغل کار می‌کنند که با سیاست بی‌ارتباط است و به لحاظ مالی، درآمد پایینی را در مقایسه با درآمد مردان در همان شغل به آنان می‌دهد. مؤسسه سیاست تحقیقاتی در آمریکا گزارش داد که در ۱۹۹۸ برای یک کار تمام وقت نسبت دستمزد زنان به مردان ۷۴ سنت در برابر یک دلار بوده است (Intervention in school & clinic, Sep 2001)

زنان در بسیاری از جوامع از دسترسی به منابع مالی به دلیل قوانین مربوط به ارث محرومند. این قوانین تا هنگامی که وارث ذکور در خانواده وجود داشته باشد، دختر را از ارث بی‌بهره می‌سازد و به همین دلیل زنان در غالب جوامع از دسترسی به سه عامل کلاسیک تولید (زمین، کار و سرمایه) بی‌بهره‌اند. (Newland.K,1979:167)

از سوی دیگر علاوه بر عدم امکان مالی، عدم دسترسی به شبکه‌های ارتباطی، سبب می‌شود زنان از اشتها لازم برای جذب آرای مردم برخوردار نباشند. «نزیه» دیگر کاندیدای شکست خورده انتخابات شهرداری‌های بحرین، معتقد است اکثر نامزدهای زن در این انتخابات فاقد شهرت لازم برای پیروزی بودند. (همشهری ۸۱/۲/۲۲)

در واقع ساختارهای اجتماعی مانند اقتصاد، آموزش، سیستم حقوقی و انتخاباتی به گونه‌ای ساخته شده‌اند که فرصت‌های مشابه با مردان را برای زنان بر نمی‌تابند (Journal of Asian & African studies Nov.99. vol34). خلاصه آن که براساس نظریه بالا، زنان امکانات لازم برای درگیر شدن در یک مشارکت واقعی و فعالانه سیاسی را در اختیار ندارند.

نظریه بسیج

براساس این نظریه، نقش احزاب در بسیج مردم برای مشارکت سیاسی، اساسی است، به بیان دیگر، مشارکت انتخاباتی به عنوان شکلی از اشکال مشارکت سیاسی، به جای آن که ساخته و پرداخته ویژگی‌های فردی باشد ثمره تلاش و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی است، (Rosenstone S.J.1993) بنابراین میزان و نوع مشارکت سیاسی بستگی زیادی به ساختار سیستم سیاسی دارد. در رژیم‌های اقتدار طلب میزان مشارکت مردم به دلیل نبود احزاب و گروه‌های جامعه مدنی به شدت کاهش می‌یابد و یا جنبه صوری پیدا می‌کند، زیرا نظرات و خواسته‌های شهروندان از ارزش و اعتباری برخوردار نیست (بشیریه، ۱۳۷۷). در حالی که در نظام‌های دموکراتیک، حکومت تلاش می‌کند کلیه افراد را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی درگیر سازد، زیرا برای کسب مقبولیت و مشروعیت خود به نظر مساعد آنان نیازمند است. آنچه در این جا قابل بحث است تاثیر منفی نظام‌های اقتدار طلب بر میزان مشارکت سیاسی زنان است، زیرا در چنین نظام‌هایی زنان به پایین‌ترین سطح شهروندی تنزل پیدا می‌کنند و تنها به لحاظ بیولوژیک مورد توجه قرار می‌گیرند (Durham,1998:23). در دیدگاه فاشیستی زنان ناتوان از فعالیت در قلمرو اشتغال مردانه تلقی می‌شوند، لذا شهروند درجه دو محسوب می‌شوند و حق احراز مناصب سیاسی را ندارند. زنان فقط حق رأی دارند. از آنجا که حق رأی در این رژیم‌ها به معنی ابراز علاقه به رهبر و حزبی است، لذا امتیاز چندانی برای زنان بشمار نمی‌آید (ویلیام اینشتاین: ۱۷۳). بنابر این طبق نظریه فوق، بسیج سیاسی زنان توسط احزاب، بستگی به ساختار سیستم سیاسی دارد و سیستم‌های اقتدار طلب، بسیج سیاسی مردم از طریق احزاب، غالباً شامل حال زنان نمی‌شود.

نظریه ابزاری

نظریه ابزاری به این موضوع می‌پردازد که شهروندان موجوداتی عقلانی‌اند و با محاسبه سود و زیان مشارکت سیاسی، به آن مبادرت می‌ورزند (ایوبی، ۱۳۷۷: ۱۸۷) در جوامعی که هزینه مشارکت - شامل وقت، پول و فرصت‌های از دست رفته - در حدی است که فواید آن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، تمایل برای کاندیدا شدن و پذیرش مسئولیت‌های سیاسی و پارلمانی کاهش می‌یابد. تمایل زنان به مشارکت سیاسی، نیز به تحلیل آنان از فایده‌مندی مشارکت بستگی دارد. به همین دلیل در جوامعی که نگرش‌های منفی نسبت به زنان زیاد است و نگرش‌های سلیقه‌ای (و نه حتی موانع قانونی) مانع از حضور فعالانه سیاسی آنان است، زنان برای حضور در سیاست باید هزینه بالایی را متحمل شوند. این هزینه گاهی به قیمت از دست رفتن حیثیت اجتماعی آنان تمام می‌شود؛ ضمن آن که پس از انتخاب شدن نیز ناگزیرند برای اثبات شایستگی خود، در سطح خبره‌ترین مردان، کارایی داشته باشند و این خود به طریقی دیگر هزینه این مشارکت را برای آنان افزایش می‌دهد.

نظریه انگیزه ابزاری

طرفداران این نظریه معتقدند که افراد در صورتی وارد صحنه سیاست می‌شوند که احساس کنند می‌توانند مؤثر واقع شوند. تحصیل کرده‌ها و افرادی که در اثر فراخوان احزاب و گروه‌ها به پای صندوق‌های رأی کشیده می‌شوند، متقاعد شده‌اند که می‌توانند در قلمرو سیاست تأثیرگذار باشند. صلاحیت‌های فردی، دارایی، تحصیلات و... از جمله عواملی‌اند که سبب می‌شوند افراد سریع‌تر به نقش و میزان تأثیر خود در صحنه سیاسی آگاهی یابند. فضای حاکم بر انتخابات می‌تواند انگیزه افراد را برای مشارکت تحت تأثیر قرار دهد و موجب تقویت یا تضعیف آن شود (Lawrence Leduc; Richard G; Niemt: Pippa, Norris: 1990).

نظریه بالا بیشتر بر عوامل مؤثر در برانگیختن افراد به سوی مشارکت سیاسی توجه دارد. عواملی که از اهمیتی خاص در مشارکت سیاسی زنان برخوردارند.

ویژگی‌های روان‌شناختی مشارکت سیاسی زنان

علل و زمینه‌های روان‌شناختی مشارکت سیاسی، بر این امر تمرکز دارند که چرا مردم تمایل دارند در امور سیاسی دخالت کنند و یا بالعکس بی تفاوت‌اند و تمایل چندانی به آن نشان نمی‌دهند. بررسی‌های انجام شده در این زمینه نشان داده است که زنان به لحاظ روان‌شناختی، رفتار سیاسی متفاوت از مردان از خود بروز می‌دهند. گرایش بیشتر مردان به پرخاشگری یا استفاده زنان و مردان از روش‌های متفاوت برای تأثیرگذاری بر دیگران (خدا رحیمی و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۳)، از جمله این تفاوت‌های رفتاری است که از طریق یادگیری‌های سیاسی رسمی و غیررسمی، آگاهانه و بدون طرح قبلی در هر مرحله از دوره زندگی ایجاد می‌شوند. احساس از خودبیگانگی و فقدان دانش درباره سیاست سنتی و اقتدار و احساس عدم تعلق به فعالیتی که جنبه رقابتی و بعضاً غیراخلاقی داشته و بی‌ارتباط با مهارت‌ها و ارزش‌هایی است که یک زن به آن پایبند است، در زمره رفتارهایی است که غالب زنان در جوامع مختلف به ویژه کشورهای سنتی و در حال گذار دارند.

در اوایل قرن بیستم هنگامی که فروید در مورد تفاوت‌های مردان و زنان، سخن می‌راند، تفاوت‌های روان‌شناختی بین دو جنس را به کنش تناسلی آنان نسبت می‌داد. نظریه‌ای که بعدها به چالش طلبیده شد، با این استدلال که عوامل محیطی و نه عوامل بیولوژیکی در این راستا تأثیر گذارند. امروزه در دانشگاه‌های ایالات متحده این باور رواج دارد که زنان با مردان به لحاظ روان‌شناختی و فیزیولوژیکی تفاوت دارند (ژانت هاید: ۶۴). زمینه‌های این تفاوت متعددند و در ادامه بحث، به بررسی عمده‌ترین آنها می‌پردازیم.

۱- عدم پرخاشگری

تعاریف سنتی از سیاست آن را با قدرت و خشونت پیوند می‌دهد و این امر با ویژگی‌های روان‌شناختی زنان ناسازگار است. به اعتقاد روان‌شناسان، پرخاشگری برجسته‌ترین تفاوت روان‌شناختی بین زنان و مردان را به تصویر می‌کشد. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که پسران پرخاشگرتر از دختران هستند. این یافته‌ها در بسیاری از فرهنگ‌ها، با باورهای عمومی

هم خوانی دارد. فرانسیس فوکویاما از جمله نظریه پردازان سیاسی معاصر است که معتقد است مردان در مقایسه با زنان بیشتر تمایل به جنگ، قتل، غارت، چپاول و حتی تجاوز دارند. وی این ادعا را در مقاله ای با عنوان «زن و تحول در سیاست جهانی» در فصلنامه فارین افیرز» مطرح کرده و آن را به صحنه سیاست و روابط بین الملل تسری داده است. (Foreign Affairs. Jan. /Feb 1999. Vol 78)

فوکویاما نخستین نظریه پردازی نیست که جنگ و خشونت را به سیاست پیوند می زند. کلازویتس نیز معتقد است هر نوع تصمیم گیری سیاسی، به نوبه خود تعیین کننده نوعی از جنگ است (جهانگلو، ۱۳۷۸: ۶). ردپای این بحث در فلسفه سیاسی نمایانگر قدمت آن است... اما آنچه در این میان مورد توجه قرار دارد، ذکوریت حاکم بر نظامی گری است. در واقع این اعتقاد ظاهراً خلل ناپذیر وجود دارد که یک ارتش قوی، ارتشی مردانه است و آمادگی برای جنگ و اجرای عملیات جنگی، نقشی زنانه نیست. (Feminist Issues, VOL, 14, 1994 از سوی دیگر نتایج پژوهش ها نشان می دهد که بین تمایل فرد به کشمکش و برخی از انواع مشارکت سیاسی همبستگی مثبت وجود دارد. (Ulbig. SG; Funk, CI, 1999) به بیان دیگر تمایل به کشمکش تعیین کننده علاقه مندی به مشارکت در انواع خاصی از فعالیت سیاسی است که مستلزم خشونت و رقابت های خشونت آمیز است.

فروید و طرفدارانش برای نقش عوامل روانی در اقتدارطلبی، خشونت و رفتارهای سیاسی اهمیت درجه اول قائلند. در حالی که از نظر مارکسیست ها، عوامل روانی در سیاست نقش دست دوم را بازی می کنند. به اعتقاد حکمای قرون وسطی نیز «میل به تسلط» در کنار «میل به شناخت» یکی از شهوات اساسی انسان است. (موریس دوورژه: ۴۰ - ۳۸). این مساله که چه عواملی سبب تفاوت های جنسی در پرخاشگری است، امری پیچیده و نیازمند پژوهشی جداگانه است. ژانت هاید معتقد است پرخاشگری بیشتر در مردان ناشی از عوامل بیولوژیکی است که به وسیله تقویت کننده های محیطی تشدید می شود. (ژانت هاید: ۸۷)

۲- فقدان انگیزه پیشرفت

افراد غالباً با محاسبه سود و زیان ناشی از مشارکت و به بیان دیگر، با در نظر گرفتن منافع خود پای به عرصه سیاست می‌گذارند. یکی از عواملی که موجب و محرک افراد برای مشارکت سیاسی است، «انگیزه پیشرفت» Achievement Motivation در آنان است. انگیزه پیشرفت براساس تعریف هنری موری Henry Murray و همکارانش، عبارت است از: مواجهه با مشکلات، تسلط بر امور، سازماندهی اشیاء، افراد یا اندیشه‌ها و عقاید، استقلال و سرعت در عمل، از میان برداشتن موانع، دستیابی به معیارها و ضوابطی که موجب پیشرفت می‌شوند و بالاخره رقابت با دیگران و تفوق بر آنان (مهرناز شهرآرای، ۱۳۷۴: ۱۲۴).

پژوهشگران کوشیده‌اند توجه دقیق‌تری به نیاز به پیشرفت در میان زنان و چگونگی تجلی آن در رفتار مبذول دارند. یک یافته مربوط به این تحقیق آن است که ظاهراً در میان زنان در مقایسه با مردان در مورد بیان انگیزه پیشرفت، شرایط کاملاً متفاوتی وجود دارد. به طور کلی این مطالعات حاکی از آن است که نیاز به پیشرفت، در میان زنان به نوع تمایل به پذیرش و تأیید اجتماعی آنان ارتباط دارد. مثلاً کراندال، کاتکوفسکی و پرستون، کاگان و موس (۱۹۶۲) در تحقیقی متوجه شدند که زنان توجه خود را بر پیشرفت به منزله وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی که جدا و متمایز از خود پیشرفت بود، معطوف می‌ساختند (چارلز. اس. کارور، ۲۰۱-۲). برخی این رفتار را به «ترس از موفقیت» در زنان نسبت داده‌اند زیرا به اعتقاد روان‌شناسان این ترس در زنان بیشتر از مردان است. در پژوهشی مشخص شده است که ترس از موفقیت در دختر بچه‌ها دو بار بیشتر از پسر بچه‌هاست. (۵۲ درصد دختر بچه‌ها و ۲۵ درصد پسر بچه‌ها از این ترس رنج می‌برند). این ترس در دختران با افزایش سن آنان بالا می‌رود. (میشل، آندره: ۷۲). ماتینا هورنر Matina Horner متوجه شد که زنان با بازدارنده‌هایی چون ترس از رانده شدن اجتماعی، از دست دادن حالات و خصوصیات زنانگی مواجه هستند (ژانت هاید: ۱۷۱). در واقع چنین تصور می‌شود زنانی که مایلند و یا قادرند در قلمرو عمومی مشارکت کنند، دارای خصوصیات خاصی چون قاطعیت یا قدرت بیان بالایی هستند که آنها را قادر می‌سازد از عهده چنین نقش‌هایی برآیند (Moane G, 1999: 164). به بیان دیگر چنین

زنانی برخی از ویژگی‌های منتسب به مردان را دارا می‌باشند. همین امر سبب می‌شود زنان حتی اگر برای پیشرفت تلاش می‌کنند، به خطوط قرمزی که جامعه برایشان ترسیم کرده است، نیز توجه داشته باشند. نتایج یک پژوهش روی ۱۰۴۱ دانشجوی دختر و پسر ۵ دانشگاه شهرستان تهران در سال ۷۹ نشان داده است که تنها ۴/۳ درصد دختران آزمودنی موافق واگذاری پست ریاست جمهوری به زنان و ۷/۶ درصد آنان موافق واگذاری پست ریاست مجلس به زنان بوده‌اند (چابکی، ۱۳۸۰).

البته ترس از موفقیت که به نظر هورنر ساختاری ثابت در شخصیت زنان دارد، ترس از موفقیت‌هایی است که مستلزم رقابت و تسلط است (شهرآرای: ۱۲۷). یکی از عرصه‌هایی که رقابت و تسلط (به عنوان خصلتی مردانه) در آن، به بالاترین میزان به چشم می‌خورد، عرصه سیاست است. البته شمار اندک زنان در رده‌های بالای مدیریت سیاسی در دنیا، صرفاً به علت ترس از موفقیت در آنها نیست بلکه علل و عوامل دیگری نیز در این زمینه دخالت دارند که شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از جمله آنهاست.

۳- حس اعتماد به رهبران

حس اعتماد به رهبران از دیگر عوامل روان‌شناختی است که تفاوت‌های رفتاری بین زنان و مردان را به تصویر می‌کشد. اعتماد به رهبران سیاسی و دستورات سیاسی به معنای آن است که مردم تا چه حد تصور می‌کنند عملکرد دولت موافق مصالح آنهاست. به طور طبیعی فردی که احساس اعتماد بالاتری نسبت به فرامین سیاسی و رهبران سیاسی دارد، احساس و فاداری بیشتری نسبت به آنها کرده و در مقابل تغییر آنها با محافظه‌کاری و احتیاط بیشتری برخورد می‌کند؛ در حالی که اگر میزان این احساس به سطح پایینی تنزل یابد و فرد دارای نفوذ سیاسی بالایی باشد، ممکن است مشارکت سیاسی در شکل اعتراض و مبارزه ظاهر شود. نتیجه تحقیقات داوس و هاگس (Dowse, R&Hughes, G.A) (۱۹۷۱) نشان می‌دهد که دختران و پسران در داشتن حس اعتماد نسبت به رهبران و مؤسسات دولتی متفاوت‌اند. دختران عمدتاً موافقت و حس اعتماد بیشتری دارند و نسبت به پسران رفتار مناسب‌تری در رابطه با گروه‌های

اجتماعی و مؤسسات دارند (آشتیانی: ۵۷). به نظر می‌رسد که همین تفاوت روان‌شناختی به رفتار سیاسی زنان در مقایسه با مردان، جنبه محافظه‌کارانه تری می‌بخشد که البته این رفتار اکتسابی ناشی از جامعه‌پذیری سیاسی خاصی است که شامل حال دختران می‌شود و آنان را در رفتار سیاسی متفاوت از پسران می‌سازد. به عنوان مثال تأثیرهای پنهان خانواده، ایستارهای کودک را نسبت به اقتدار متأثر می‌کند و تأثیرهای آشکار آن سبب تحول افکار سیاسی در کودک می‌شود. ایستارهای فرمان‌برداری و همکاری، ایستارهای اعتراض و مبارزه‌طلبی در معرض تأثیرهای خانوادگی است (عالم، ۱۳۷۶: ۱۲۰) که غالباً خانواده‌ها ایستارهای فرمان‌برداری و همکاری را از آن دختران و ایستارهای اعتراض و مبارزه‌طلبی را از آن پسران دانسته و به همان شکلی که انتظارات جنسیتی جامعه مقرر می‌دارد، این رفتارها را به کودکان خود آموزش می‌دهند.

۴- احساس بی‌قدرتی در تأثیرگذاری سیاسی

این احساس که فرد خود را به لحاظ تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی تا چه حد مؤثر بداند، در میزان مشارکت او در امور سیاسی تأثیر به‌سزایی دارد. به نظر ویلیام جمسون و جفری پیچ هرچقدر فرد سطوح بالاتری از درگیری در مسایل سیاسی را داشته باشد (پیگیری مسایل سیاسی و بحث‌های سیاسی) مشارکت سیاسی بیشتری نیز خواهد داشت (پیشه‌ور: ۲-۳۴۱). طبق نظر لین (۱۹۵۹) احساس مؤثر بودن سیاسی ترکیبی است از اثربخشی سیاسی شخص - تصویر ذهنی خود به منزله عنصری مؤثر از نظر سیاسی و پاسخ دهی نظام - تصویر ذهنی دولت به منزله پاسخ ده به اراده مردم (هولندر. ادوین پل: ۳۸۸). در این رابطه باید گفت زنان به دلیل آن که احساس مؤثر بودن سیاسی نمی‌کنند، کمتر خود را درگیر مسایل سیاسی می‌کنند و در مقایسه با پسران دیرتر توجه به مسایل سیاسی را شروع می‌کنند. نتایج پژوهش «بررسی مقایسه‌ای مشارکت سیاسی دانشجویان دختر و پسر در تهران» که قبلاً نیز به آن اشاره شد نشان می‌دهد که ۳۶/۴ درصد زنان در مقابل ۵۷/۶ درصد پسران به‌طور مستمر مسایل سیاسی را پیگیری می‌کنند و در حالی که ۴۰/۶ درصد پسران آزمودنی از ستین دبیرستان توجه به مسایل

سیاسی را شروع کرده‌اند، ۷/۴۰ درصد دختران آزمودنی از سنین دانشگاه نسبت به مسایل سیاسی توجه نشان داده‌اند (چابکی، ۱۳۸۰).

این رفتار سیاسی را برخی به احساس بی‌قدرتی زنان در عرصه سیاست نسبت داده‌اند (علوی تبار، ماهنامه زنان. ش ۴۹) و برخی بر این عقیده‌اند که زنان احساس می‌کنند در این عرصه به آنان خوشامد گفته نمی‌شود. شاید یکی از علل چنین احساسی، پیچیدگی تغییرات سیاسی - اجتماعی از نظر آنها باشد و شاید به این دلیل باشد که آنان احساس می‌کنند اطلاعات اندکی در این زمینه دارند. (Moane G, 1999:162) فمینیست‌ها در این مورد توافق دارند که ساختارهای نهادینه شده برای علایق مردان برتری قابل هستند. یکی از نتایج احتمالی چنین وضعیتی این است که سیاست‌گزاران با علایق زنان کمتر هماهنگ هستند و اجازه می‌دهند تا نوعی تفوق جنس مذکر در سیاست ادامه یابد و یک نوع خاصی از مذکوریت بر فرهنگ سازمان‌های سیاسی مسلط شود. (Lovenduski, 1996:5). زنان در حوزه‌ای که در طول تاریخ تقریباً به طور انحصاری در اختیار مردان بوده است، احساس مرتبط بودن و مؤثر بودن نمی‌کنند. در این قلمرو، رهبری از دیرباز به مردان تعلق داشته است و اگرچه اخیراً زنان به نقش‌های رهبری روی آورده‌اند، اما شواهد حاکی از آن است که مردان و زنان بیشتر انتظار دارند که یک مرد عهده‌دار نقش رهبری باشد تا یک زن (لاکهد ۱۹۷۹ ایندرلاید و پاول ۱۹۷۹).

مگاری (۱۹۶۹) دریافت که زنان تمایل کمتری به تصور خود به عنوان رهبر یا جویای این نقش نشان می‌دهند. حتی زنان سطح بالا از نظر سلطه‌گری، میدان را به مردی به عنوان رهبر که دارای سطح پایینی از سلطه‌گری بوده است، داده‌اند. (هولندر و دیگران، ۱۹۲۷: ۱۱۰-۱۰۸)

این رفتار را می‌توان به Self Steem (خود اعتباری) زنان نیز نسبت داد. روان‌شناسان بر این باورند که زنان در مقایسه با مردان از Self Steem پائین‌تری برخوردارند (Hanmer.&Statham,D,1999) و این در حالی است که برخی از صاحب‌نظران میزان و نوع مشارکت را به خود اعتباری افراد و این که فرد به چه میزانی به تمایلات شخصی خود در مشارکت سیاسی اعتبار می‌دهد، وابسته می‌دانند. (پیشه ور: ۳۴۱)

نتیجه طبیعی عوامل روان‌شناختی یاد شده، عدم درگیری یا درگیری محدود و انفعالی زنان

در عرصه سیاست است و مشاهده می‌شود که زنان نه تنها در امر رهبری سیاسی بلکه حتی در زمینه عضویت و فعالیت در احزاب سیاسی حضور کم رنگی دارند و تسلط مردان بر تمام مؤسسات و نهادهای سیاسی همچنان پابرجاست. (Haller B.1999).

۵ - عدم اعتماد به نفس

ترس از شکست از پیامدهای طبیعی Self Steem (خود اعتباری) پایین در زنان است. این امر به نوبه خود ایجاد کننده برخی از ویژگی‌های روانی - شخصیتی در زنان است که ایجاد حس عدم اعتماد به نفس یکی از مهم‌ترین آنهاست. این احساس به ویژه هنگامی که زنان در موقعیت‌های رقابتی قرار می‌گیرند، آشکار می‌شود. عدم اعتماد به نفس به عنوان یک ویژگی اکتسابی در زنان سبب می‌شود که آنان موفقیت‌های خود را به عاملی خارج از توانمندی‌هایشان و عدم موفقیت‌هایشان را به توانایی‌هایشان نسبت دهند. مطالعات وودک و الیوت نشان داد که دختران در بلندمدت می‌آموزند که شکست یا عدم پیشرفت خود را به فراسوی کنترل خود «توانایی» که متغیری درونی و ثابت است، نسبت دهند، در حالی که پسران می‌آموزند عدم پیشرفت و عدم موفقیت خود را به تلاش نکردن که متغیری ناپایدار و در کنترل فرد است، نسبت دهند. در چنین حالتی دختران تدریجاً دست از تلاش بر می‌دارند (شهرآرای:۱۳۲). جالب آن که دیگران نیز کامیابی زنان را به عامل «شانس» مرتبط می‌کنند و موفقیت‌های مردان را به مهارت‌های ذاتی آنان نسبت می‌دهند (ژانت هاید:۱۷۳).

فقدان اعتماد به نفس در دختران موجب بروز رفتارهایی از قبیل تسلیم پذیری، وابستگی و تکذیب خود در آنها می‌شود. (Hanmer.g:Statham.D,1999) آنان در صحنه‌های رقابت‌آمیزی چون سیاست، به نفع رقیب کنار می‌روند و عرصه سیاست را به مردان واگذار می‌کنند (تسلیم پذیری) و یا با بی‌اعتبار دانستن عقاید و باورهای خود (تکذیب خود) از نظرات و آرای بستگان مذکر خود پیروی می‌کنند (وابستگی). اگرچه به نظر می‌رسد چنین حالاتی در زنان تحصیل کرده دانشگاهی رو به کاهش باشد اما هنوز این تفاوت‌ها همچنان وجود دارد. نتایج تحقیق روی دانشجویان دختر و پسر پنج دانشگاه شهرستان تهران که به

مواردی از آن در صفحه‌های پیش اشاره شد، نشان‌گران است که ۶۹ درصد دانشجویان دختر (در مقابل ۴۸/۵ درصد دانشجویان پسر) میزان تأثیر خانواده را در ایجاد بینش سیاسی در حد «زیاد» و «متوسط» دانسته‌اند و در حالی که ۵۱/۷ درصد دانشجویان دختر گفته‌اند که تحت تأثیر پدر بینش سیاسی‌شان شکل گرفته است. ۳۵/۲ درصد پسران چنین نظری را تایید و تأثیرپذیری پدر را در شکل‌گیری بینش سیاسی خود به میزان «زیاد» و «متوسط» ارزیابی کرده‌اند. (چابکی، ۱۳۸۰)

تأثیر جامعه‌پذیری بر عوامل روان‌شناختی مشارکت سیاسی

عوامل روان‌شناختی مشارکت سیاسی، همان‌گونه که اشاره شد، اکتسابی هستند و تحت تأثیر جامعه‌پذیری به ویژه جامعه‌پذیری سیاسی شکل می‌گیرند و فرهنگ هر جامعه‌ای شدت و ضعف آن را تعیین می‌کند. فرد گرینشتاین Fred Greenstein «جامعه‌پذیری سیاسی» را «القای تعمدی اطلاعات، ارزش‌ها و شیوه‌های عمل سیاسی به وسیله عوامل نهادی می‌داند که رسماً این مسئولیت به آنها داده شده است (مایکل راش: ۱۰۲). در واقع جامعه‌پذیری سیاسی فرایندی است که به وسیله آن افراد در جامعه‌ای معین، با نظام سیاسی آشنا می‌شوند و تا اندازه قابل توجهی ادراکشان از سیاست و واکنش‌هایشان نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود. اجتماعی شدن منحصر به دوران خاصی نیست و در سراسر زندگی افراد ادامه می‌یابد، اگرچه ممکن است سال‌های نخستین از اهمیت خاصی برای بیشتر مردم در بیشتر جوامع برخوردار باشد و به همین دلیل تأکید بسیاری بر نقش خانواده وجود دارد. زیرا خانواده با تلقین بیش از حد و پوشیده، پرورش کودک در زمینه‌های اجتماعی خاص و قالب دادن به شخصیت کودک، بنیاد باورهای سیاسی او را می‌گذارد. از سوی دیگر منازعات و بحث‌های خشم آلود خانواده، درباره سیاست‌های جاری، ایستار خاص کودک را نسبت به نظام سیاسی شکل می‌دهد (عالم: ۱۲۰).

نتیجه یک تحقیق که توسط «الی وکر» و «اریش براون» در سال ۱۹۷۳ انجام شد، نشان می‌دهد که پدر چگونه می‌تواند برداشت‌ها و فعالیت‌های سیاسی‌اش را در خانواده نفوذ دهد.

این تحقیق بر روی ۹۰ پدر دارای فرزند پسر ۱۰-۹ سال از مدارس مختلف ناحیه هانور Hannover انجام شد و طی آن پدران به پرسشنامه‌ای با ۴۲ پرسش بسته پاسخ دادند. نتایج این تحقیق همچنین نشان داد که خانواده‌های دارای سطح اجتماعی و فرهنگی بالاتر، بیشتر استقلال رأی سیاسی را به فرزندانشان القاء می‌کنند و پدرانی که مباحث سیاسی را در خانواده طرح می‌کنند و علاقه‌مند و فعال سیاسی‌اند، علیه فرهنگ سیاسی جنسیتی موضع‌گیری می‌کنند و آموزش سیاسی فرزندانشان را فارغ از سوگیری‌های جنسیتی انجام می‌دهند. (Wacker. A & Braun. E, 1973). اما غالباً خانواده‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های تربیتی، از باز تولید سوگیری‌های جنسیتی، مراقبت و حمایت می‌کنند. یعنی پسران را به گونه‌ای تربیت می‌کنند که برای خودمختاری و استقلال بکوشند، لیکن در زنان احساس گنگ و مبهم ناسالمی را به وجود می‌آورند که به نوبه خود موجب ایجاد حساسیت‌های عاطفی در آنان می‌شود (خدا رحیمی و دیگران: ۲۷).

برخوردهای متفاوت با دختران و پسران، نه تنها از طریق خانواده، بلکه از طرف سایر نهادهای جامعه اعمال می‌شود. محتوای کتاب‌های درسی، شیوه برخورد معلمان با دانش‌آموزان دختر، ارزش‌هایی که از طرف گروه‌های همسالان القاء می‌شود، گروه‌های کار، گروه‌های فراغت و گروه‌های مذهبی، هماهنگ و همسو با فرهنگ جامعه، باورها و ارزش‌های خاصی را که کودک در خانواده آموخته است، به شیوه‌ای نظام‌مند، باز تولید و تقویت می‌کنند و از این رو جامعه‌پذیری سیاسی متفاوتی را برای پسران و دختران رقم می‌زنند. دانشمندان علوم اجتماعی فمینیست به مفهوم جامعه‌پذیری و تأثیر آن بر رفتار سیاسی زنان توجه زیادی کرده‌اند. چپمن Chapman (۱۹۸۷)، گی تنز Githens و پرستیج Prestage (۱۹۷۷) مشاهده کردند که رفتار اجتماعی زنان شامل رفتارهایی نیست که به پیشرفت سیاسی افراد کمک می‌کند. از طرف دیگر هرگونه ارزیابی از توانمندی زنان با معیارهای مردانه صورت می‌گیرد که منجر به حاشیه‌راندن شدن زنان در عرصه سیاست می‌شود و همان‌طور که گی تنز و پرستیج (۱۹۷۷) و راندال Randall (۱۹۸۲) اشاره کرده‌اند، زنان اغلب مایل به فعالیت در زمینه‌هایی هستند که به خانه و خانواده مربوط می‌شوند. بنابراین بیشتر به طرف سازمان‌های داوطلبانه و افتخاری

می‌روند تا به سمت احزاب سیاسی؛ و کسانی هم که به طرف احزاب سیاسی می‌روند، غالباً به دنبال نقش‌های حمایتی و خدمات می‌روند تا این که مایل باشند کاندیدا یا تصمیم‌گیرنده سیاسی باشند (Marchbank, J, 2000: 25).

با توجه به اهمیت جامعه‌پذیری در شکل‌گیری رفتار سیاسی، ضرورت دارد شیوه‌های جامعه‌پذیری دختران مورد تجدید نظر و بازبینی اساسی نهادهای آموزشی و فرهنگی اعم از رسمی و غیررسمی قرار گیرد، زیرا فقط در صورت فراهم آوردن شرایط یکسان آموزشی و تربیتی می‌توان تفاوت رفتار سیاسی زنان را به حساب جنس آنان گذاشت. این امر مختص جامعه‌ای خاص نیست بلکه کمابیش تمام جوامع از جمله جامعه خود ما را شامل می‌شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها:

مشارکت سیاسی براساس تعریف مورد نظر این مقاله، به عنوان عملی ارادی و آگاهانه است که به طور مستمر و یا دوره‌ای، از راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز، به منظور گزینش رهبران جامعه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های مربوط به اداره جامعه انجام می‌شود. مشارکت سیاسی با توجه به تاثیر عواملی چون نژاد، قومیت، مذهب، سن، جنس، پایگاه اجتماعی - اقتصادی، ساختار سیاسی، عوامل فرهنگی و روانشناختی، شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد و به صورت خود جوش یا برانگیخته، فعال یا منفعلانه، مسالمت‌آمیز یا غیر مسالمت‌آمیز، در سطح توده‌ها یا نخبه‌ها تظاهر پیدا می‌کند. در مقاله حاضر، تأثیر عامل جنسیت و همچنین عوامل روان‌شناختی بر مشارکت سیاسی مورد بررسی قرار گرفت و گفته شد که نتایج تحقیقات نشان دهنده آن است که زنان از علاقه‌مندی کمتری نسبت به سیاست برخوردارند و فعالیت سیاسی آنان بیشتر محافظه‌کارانه، منفعلانه، مسالمت‌آمیز و در سطح توده‌هاست. همچنین این نتیجه به دست آمد که عوامل روان‌شناختی مؤثر بر مشارکت سیاسی زنان شامل: عدم تمایل به پرخاشگری، فقدان انگیزه پیشرفت، حس اعتماد به رهبران، احساس بی‌قدرتی در تأثیرگذاری سیاسی و عدم اعتماد به نفس، اصولاً اکتسابی است و در جریان جامعه‌پذیری سیاسی دختران شکل می‌گیرد و تحت تأثیر فرهنگ

هر جامعه‌ای شدت و ضعف پیدا می‌کند. از این رو غلبه بر این موانع روانی - اجتماعی با توجه به ویژگی‌های فرهنگی هر جامعه برنامه خاص خود را می‌طلبد. این برنامه با هر مشخصه‌ای که تدوین شود می‌بایست در راستای تجدید نظر اساسی در شیوه‌های جامعه‌پذیری دختران در سطح خانواده و جامعه باشد. پیشنهاد می‌شود در راستای تحقق این هدف، موارد زیر مد نظر قرار گیرد که البته پیشنهادهای ارائه شده شامل حال جامعه خود ما نیز می‌شود:

۱- تغییر نگرش سنتی خانواده‌ها نسبت به دختران: این امر ضرورت اساسی برای تحقق شرایط یکسان تربیتی و پرورشی در خانواده برخوردار است. نقش والدین در توزیع عادلانه امکانات بین فرزندان پسر و دختر از نظر تغذیه، بهداشت و درمان، تحصیل و تربیت اجتماعی و آموزش‌های سیاسی، می‌تواند در ایجاد زمینه جامعه‌پذیری سیاسی به دور از تبعیض بین فرزندان از تأثیر به‌سزایی برخوردار باشد.

۲- اصلاح محتوای کتاب‌های درسی: محتوای کتاب‌های درسی که در بیشتر جوامع از جمله در کشور ما به سوگیریهای جنسیتی همراه است، می‌بایست مورد تجدید نظر قرار گیرد، به گونه‌ای که عاری از هرگونه تفاوت و تمایز جنسیتی در امر آموزش باشد.

۳- آماده کردن معلمان به عنوان عوامل تغییر در نگرش‌ها: از آنجا که معلمان راهنمایی و هدایت دانش‌آموزان به سمت کلیشه‌های رایج جنسیتی نقش حساس و مؤثری دارند، لازم است ابتدا باورهای خود آنان درباره دانش‌آموزان دختر و پسر دستخوش تحول شود و در این راستا به یک رشته از توانایی‌ها و دانش‌های جدید مجهز شوند. معلمان زن در انجام چنین تحولاتی می‌توانند از نقش کلیدی برخوردار باشند زیرا اکثر معلمان تقریباً در تمام جوامع، زن هستند.

۴- ایجاد تسهیلات قانونی: نهادهای قانونگذار می‌بایست گشایش‌های قانونی لازم را برای افزایش حضور زنان در صحنه سیاست فراهم آورند. البته در مورد جامعه خودمان، منظور این نیست که مانند برخی کشورهای توسعه نیافته، سهمیه خاصی برای زنان در مجلس در نظر گرفته شود، (چراکه این برخوردنوعی تحمیل به نظر می‌رسد)، بلکه هدف این است که راه برای مشارکت سیاسی زنان در همه ابعاد باز شود تا زمینه حضور مدیران سیاسی براساس شایستگی

و نه جنسیت فراهم شود.

۵- استخدام بدون تبعیض جنسیتی: زنان شاغل در حال حاضر دچار تبعیض‌های افقی Horizontal Discrimination (تبعیض جنسیتی بین مشاغل) و تبعیض‌های عمودی Vertical Discrimination (تبعیض جنسیتی در داخل یک شغل) مواجه هستند. این تبعیض‌های تقریباً جهانی، همان‌گونه که قبلاً به آن اشاره کردیم، مانع از حضور زنان در مشاغل سطح بالا به لحاظ پرستیژ و درآمد می‌شود و با محروم کردن زنان از کسب تجربیات مدیریتی و دسترسی به شبکه‌های ارتباط سیاسی و تبلیغی، ابزارهای اولیه رقابت سیاسی را از آنان می‌گیرد. بنابراین می‌بایست تمهیداتی جهت استخدام به دور از تبعیض جنسی در جامعه فراهم شود.

۶- برنامه‌ریزی فرهنگی برای تغییر نگرش جامعه نسبت به توانمندی‌های زنان: از آنجا که قانون به تنهایی برای تحقق شرایط یکسان رقابت و مشارکت سیاسی کفایت نمی‌کند، لازم است کوشش‌های فرهنگی به منظور زدودن زنگار باورهای غلط از اذهان صورت گیرد. این حرکت نیاز به برنامه‌ریزی کلان و همکاری تمام ارگان‌های فرهنگی، آموزشی و تبلیغی دارد. نحوه برخورد و عملکرد رسانه‌های عمومی به عنوان نخستین ابزار تحقق این هدف، می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود.

فهرست منابع

الف: منابع فارسی

- ۱ - اصغری، یونس. بررسی ترکیب نمایندگان مجلس شورای اسلامی و منشاء طبقات اجتماعی آنان در پنج دوره قانونگذاری. تهران: مشتاقان فلاح، (۱۳۷۸).
- ۲ - اعزازی، شهلا. جامعه‌شناسی خانواده. تهران، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول. (۱۳۷۶).
- ۳ - اینشتاین، ویلیام؛ فاگل‌مان، ادوین. مکاتب سیاسی معاصر. ترجمه حسینعلی نودری، تهران: انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۶.

- ۴- ایوبی، حجت‌الله. مشارکت انتخاباتی، علل و انگیزه‌ها. علی اکبر علیخانی. مجموعه مقالات مشارکت سیاسی. تهران: نشر سفیر.. (۱۳۷۷)
- ۵- بشیریه، حسین. «مشارکت، رقابت و توسعه سیاسی (برخی ملاحظات)». مجموعه مقالات مشارکت سیاسی، تهران: نشر سفیر. (۱۳۷۷).
- ۶- پیشه‌ور، احمد. جامعه‌شناسی سیاسی. انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، چاپ اول. (۱۳۷۶).
- ۷- چابکی، ام‌البنین. «بررسی مقایسه‌ای مشارکت سیاسی دانشجویان دختر و پسر در تهران». طرح پژوهشی پژوهشکده زنان دانشگاه الزهراء(س). تابستان ۱۳۸۰.
- ۸- جهانگللو، رامین. کلازویتس و نظریه جنگ. تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول، (۱۳۷۸).
- ۹- خدا رحیمی، سیامک و دیگران. روانشناسی زنان. اهواز: انتشارات مردمک، چاپ اول، (۱۳۷۷).
- ۱۰- دوورژه، موریس. اصول علم سیاست. ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۳.
- ۱۱- راش، مایکل. جامعه و سیاست (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی). ترجمه منوچهر صبوری، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۷.
- ۱۲- رئوف، هبه. مشارکت سیاسی زنان، ترجمه: محسن آرمین، تهران، نشر قطره ۱۳۷۷.
- ۱۳- شهرآرای، مهرناز. «انگیزه پیشرفت در زنان: بررسی پژوهش‌ها در نیم قرن اخیر». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره یازدهم، شماره‌های اول و دوم، پاییز ۱۳۷۴ و بهار ۱۳۷۵.
- ۱۴- عالم، عبدالرحمن. بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی، چاپ سوم، (۱۳۷۶).
- ۱۵- فتحی آشتیانی، علی. مقدمه‌ای بر روانشناسی سیاسی. تهران: انتشارات بعثت چاپ اول، (۱۳۷۷).
- ۱۶- فیرحی، داود. «مفهوم مشارکت سیاسی». فصلنامه علوم سیاسی. سال اول، شماره

اول، ۱۳۷۷

- ۱۷ - کارور، چارلز، اس؛ شی یر، مایکل اف. *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه، احمد رضوانی، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۸ - مارش، دیوید؛ استوکر، جری. *روش و نظریه در علوم سیاسی*. ترجمه امیر احمد حاجی یوسفی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۹ - مصفا، نسرين. *مشارکت سیاسی زنان در ایران*. تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲۰ - میشل، آندره. *پیکار یا تبعیض جنسی: پاکسازی کتاب، خانه، مدرسه و جامعه از کلیشه‌های جنسیتی*. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- ۲۱ - هاید، ژانت. *روانشناسی زنان*. ترجمه بهزاد رحمتی، تهران، لادن، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۲۲ - هولندر، ادوین پل و همکاران، *روانشناسی اجتماعی*. ترجمه احمد رضوانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۲۳ - وایتر، مایرون؛ هانتینگتون، سامویل. *درک توسعه سیاسی*. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

نشریات

- (۱) روزنامه سلام ۱۳۷۵/۹/۲۰
- (۲) روزنامه اطلاعات ۱۳۷۸/۹/۱۱
- (۳) روزنامه همشهری ۱۳۸۱/۲/۲۲
- (۴) ماهنامه زنان شماره‌های ۴۹ و ۸۶.

منابع انگلیسی:

- 1 - Carnaghan, E; & Bahry. D; (1990). Political Attitudes and the Gender Gap in the U.S.S.R. *Comparative Politics*. No. 22, PP. 379 - 399.

- 2 - **Foreign Affairs**. Jan / Feb 1999. Vol. 78.
- 3 - Gender Gap in Government, State and Local Government. 6 June 2001. ([WWW.gendergap.com / governme.htm](http://WWW.gendergap.com/governme.htm))
- 4 - Haller B. "Political Participation of Women". **Osterreichische Zeitschrift Fur Politik Wissenschaft**. 1999. Vol 28.
- 5 - Herbert, Melissa. S. "Feminism and Attitudes Toward the Role of Women in the Family". **Feminist Issues**. Fall 1994. Vol. 14.
- 6 - Hanmer, Jalna. & Statham, Daphne. (1999). **Women and Social Work: Towards a Women - Centred Practice**. London: Macmillan.
- 7 - Kim. C: Kihl. Y. & Pai. S. (1980).**The Modes of Citizen Political Participation: An Analaysis of Nationwide Survey Results**. Inc. Lim (ED). Political Participation in Korea: PP. 119 - 141.
- 8 - Lawrence, Leduc; Richard, G. NIEMT; Pippa Norris. (1996). **Comparing Democracies**. SAGE Publications, New Delhi.
- 9 - Lovenduski, Joni & Norris, Pippa. (1996). **Women in Politics**. Newyork: oxford univ. press.
- 10 - Macclosky, R. (1968). **Political Participation, International Encyclopedia of Social Science**. Vol. 11. Newyork: Macmillan.
- 11 - Marchbank, Jannifer. (2000). **Women, Power and Policy: Comparative Studies of Childcare**. London and Newyork: Routledge.
- 12- Milbrath, Lester. W.(1977). **Political Participation**. Rand McNally College. Publishing Company.
- 13 - Moane. Geraldin. (1999). **Gender and Colonialism (A Psychological Analaysis of Oppression and Liberation)**. Great Britain: Macmillan Press.

- 14 - Montoya, Lisa. (1996). Latino Gender Differences in Public Opinion, Results From the Latino National Political Survey. **Hispanic Journal of Behavioral Sciences**, Vol. 18.
- 15 - Morris Barbara. (1999). "The Dynamic of Governmental Structure and Advancement of Women: A Comparative of Srilanka". **Journal of Asian & African Studies**. Nov 1999. Vol. 43.
- 16 - Nelson, Mary Ann & Smith, Stephan W. "External Factors Affecting Gifted Girls Academic and Career Achievements". **Intervention in School and Clinic**. Sep 2001. Vol 73.
- 17 - Newland, Kathleen. (1979). **The Sisterhood of Man**. Newyork: Norton and Company. INC
- 18 - Pattersons, Amy. S. (2000). "Women in Global Politics; Progress or Stagnation? " **U.S.A Today Magazine**. Vol 129.
- 19 - Pool, K. & Zeigler, L. (1988). **Women, Public Opinion and Politics**; Newyork: Longman.
- 20 - Rosenstone Steven J. & Gohn Mark Hansen. (1993). **Mobilization Participation and Democracy in America**. Newyork; Macmillian.
- 21 - Rush, M.(1992). **Politics & Society, An Introduction to Political Sociology**. London: Harvester Weat Sheaf, Chapter, G, Political Participation.
- 22 - Shapiro, R. & Mahajan, H.. (1986). Gender diffrences: A Summary of Trends From The 1960 to the 1980s. **Public Opinion Quarterly**. No. 50, PP. 42-61.
- 23 - **The Advancement of Women**. United Nations, January 1995.

24 - Ulbig, SG; Funk, Cl. (1999). "Conflict at Avoidance and Political Participation". **Political Behavior**. Vol.21.

25 - Wacker, Ali; Braun, Erich. (1973). **Empirical Research on Fathers' Selfconcepts as Political Educators, Republic of Germany**.

26 - Wade, Larry L.; Seo, Jin Van. (1996). Women Education and Political Violations in the South Korean Mass Public. **Comparative Political Studies**. Vol.29.

27 - Whitworth, Sandra. (1997). **Feminism and International Relations**. London: Macmillan press. LTD.

28 - Wilcox, C. (1991). The Causes and Consequences of Feminist Consciousness Among Western European Women. **Comparative Political Studies**. No.23. PP. 519 - 536.